

رنگ‌های ایرانی

دیداری دیگر از جنوب

چهارشنبه، چهارم بهمن چهل و شش.
هیژده ونیم پرواز با «هما» و بیست فرود در آبادان.
دو نفر نیمه راه به پیشباز آمده اند. میرسیم و می‌ساییم. شام ساده و اندکی شتابناک.
دیدنیها زیاد و فرصت کم. زودتر باید به بستر خزید و بامداد، هنگامی که شب و روز هنوز
از هم جدا نشده‌اند، باز در آغوش این مرغ آهنین جای گرفت.
نرسیده پاره‌یی از برنامه را کنار می‌زنم، آن پاره که به آیینگذاری بیشتر می‌ماند
و میدانم چیزی دستگیر نمی‌کند. (۱)

پنج‌شنبه، پنجم بهمن.

پنج ونیم. بازنگی آرام ولی سمج آماده می‌شوم. شش به فرودگاه میرسیم.
چهل و دو دقیقه، بر ارتفاع هفت هزار و پانصد پایی، در کرانه‌ی شمال غربی خلیج؛
سومین دیدار از خارک. خارک گرامی برای من ایرانی و خارک گرامی برای هر بیگانه!
«اسکله را که به شکل «ال» بود «تی» کرده‌ایم، نفتکش‌های دویست و پنجاه هزار
تنی به آسانی پهلو می‌گیرند... بیچاره راهنما، گوشم بدهکارش نیست. از روی فرودگاه
خارک، شاید هم از دورتر، شعله‌های بزرگ بر بالای دکل‌های آهنی چشم را می‌گیرد.
پس در خارک هم چاه زدند، به نفت رسیدند و اینهم گازش که می‌سوزانند. می‌بینم دلگیر و
نگران من است. لبخند زنان به سویش بر می‌گردد. به جایی رسیده که می‌خاهم بشنوم:
«هشت چاه زده‌ایم، از سه تاشان، تقریباً، محصول بر می‌داریم. روزانه ده هزار بشکه...»
گفتار ادامه دارد اما دیگر به درد من نمی‌خورد.

آتش اشویی، آتشگاه جاوید! دو دکل گازسوز یکی از آن پان‌امریکن و آن دیگری
از چاه‌های خود خارک. شناوه (Platform) ی پان‌امریکن، روی دریا، از دور دیده
میشود، کارش زدن چاه است در دل آب، در ژرفاشیب (Continental Shelf). راهنمای
من بانگرانی بی‌گناهی می‌گوید و نفت انبار (Reservoir) زیرزمینی همه‌ی این چاه‌ها

۱- از نو دیدن آن‌ها که در گذشته دیده‌ام و همچنان استوار و بی‌تغییر برجای
نشسته‌اند، چه سود؟

با هم پیوسته است و پان امریکن زیاد استخراج میکند!... میخندم! ادامه میدهد: «چهار لوله‌ی چهل و هشت اینچی داریم و یک سی و شش اینچی، که در دنیا یگانه است. تلمبه‌خانه‌ی «کوره» با عظمتی و قدرتی بیمانند، در نقطه‌یی که خط لوله‌ی گچساران و آغا جاری به هم میرسند.»

سوار بر خودرو یا به کمک پا میان آثار تاریخی لول میخوریم، کلیسای نستوریان، امامزاده میرمحمد... میبینم، میشنوم اما - اینها دیگر هراش انگیز شده. نیروی اندیشه در سرزمینهای دوردست کاوش میکند. پلاستیک نیست گاز را میسوزانند. اما صنایع پلاستیک در دست بنیاد گذاری است. خوب؟..

و باز حماسه‌ی راهنما: «خارک» امروزینترین و بزرگترین اسکله‌ی تی شکل. در آن واحد ده نفتکش را بارگیری میکنیم، هر ساعت ده هزار تن سنگین از لوله‌ها میفرستیم... از دیدن کارخانه‌ی برق، دستگاه پالایش آب، بیمارستان، پلاژ و... پوزش میخاهم. نه این که همه‌ی اینها به خاطر آن چندتا لوله است؟

سری به کوی بومیان میزنم. مردم خارک نشین ۷۰۰ نفری بودند و اکنون با پیوستن به کارکنان نفت دوروبر سه هزار نفر شده‌اند.

به آنجا که باید آرام بگیریم باز میگردم.

مساله این است که «خارک» یکشنبه، از دوران زورقهای چوبین که باروغن جگر کوسه آب بندی میشد، به سده‌ی نفتکشهای کوه پیکر درآمده است. و این لزومن یا عملن بومی وزندگی بومی را همپای خود نمیکشد، همین. همین که در جاهای دیگر و کارهای دیگر هم داریم.

مدیران شرکتهای عامل «بر آنند که آینده را نمیتوان ساخت مگر با شناخت گذشته!» بر بنیاد این باوری پرفسور ر. گیرشمن پژوهشی کرده است به دستگیری هیاتی باستانشناس و برآمدکار را در دفتری تاشیده. دفترچه‌یی که درسی و نه چاپخش گردید و باز در چهل و دو و سوم بار در چهل و چهار. دکل نفت روی جلد در کنار قبه‌ی امامزاده میرمحمد گویاتر از همه‌ی بخشهای جغرافیایی و تاریخی و کشاورزی درون آن است...

در گوشه‌ی آرام و آرامش بخشی مینشینم. هشت ده تایی دفترچه پشم ریخته اند. ارمغان را که نمیشود نپذیرفت. میپرسند چه می نوشید، چه می خورید؟ به هیچ نوشیدنی ویژه دل بسته نیستم و هیچ خوردنی را واپس نمیزنم.

پس از نیمروز، بخشهای دیگری از خارک را تماشا میکنم. اتاق محاسبه‌ی الکترونیک، این را در گذشته دیده‌ام. میگویند امروز دقیق تر شده. دستگاههای اندازه گیر را روی لوله گاز گذارده اند و هر مخزن در عین حال که نفت به کشتی میفرستد میتواند از لوله‌ی دیگر نفت بگیرد. نوزده مخزن داریم به گنجایش ۷۶۷۶۰۰۰ بشکه. یازده تا از این مخزنها مربوط به طرح چم است. ارتفاع هر مخزن ۱۷ متر قطر ۷۷ متر، سقف شناور. (۲)

۲ - ماخذ آماری وهم آنچه «بازگو» کرده‌ام؛

۱ - جزیره‌ی خارک، پرفسور ر. گیرشمن؛

ب - دستگاه تبدیل کاتالیتیک شماره‌ی ۱، آبان ۱۴۱؛

پ - Annual Review 1965؛

ت - کلیاتی پیرامون صنعت نفت اسفند ۱۴۴؛

مخزن نگاه دیگری هست با گنجایش يك ميليون بشکه نفت سیاه برای سوخت کشتی‌ها. روی اسکله می‌رویم. لنگر گاه بارگیری به تاش تیشه‌ی دوسری. کنارهای لنگر گاه ۱۷ تا ۲۲ متر ژرفا دارد. اسکله ۱۸۳۰ متر درازاست و تا کرانه‌ی مرجانی ۱۲۲۰ متر. دریا امروز توفانی‌ست. ماهیهای رنگین که از روی اسکله به چشم می‌خورند گریخته‌اند. باز می‌گردیم.

با افزایش کار و رفت و آمد، گرفتاریها هم افزایش یافته است. کارگردانان جزیره در تکاپوی آنند که دادگاهی - چیزی برپا کنند. سراغ «خانه‌ی انصاف» را می‌گیرند. می‌گویم خانه‌ی انصاف نیازمندیهای منطقه را برآورده نمی‌کند... از پهلوی کنارها، وانجیرهای هندی می‌گذریم. دوشعلی گاز سر به آسمان می‌کشد. چند نفتکش در میان آب، دور از اسکله، لنگر انداخته. شناوه‌ی پان امریکن همچنان مته‌های نیرومند را در بستر دریا فرو می‌برد. در آخرین لحظه سراغ آهوهای جزیره را می‌گیریم. می‌گویند هستند. از روی آسمان نگاه دیگری به شعله‌ها می‌اندازم. همه چیز کوچک و دور میشود.

شامگاه در آبادانم.

آدینه، ششم بهمن

نه صبح باید ازدانشکده‌ی آبادان دیدن کنیم و بعد از ظهر سری به ماهشهر بزنیم. از کتابخانه آغاز می‌کنیم. ده هزار و چند کتاب انگلیسی و مانده تاسیزده هزار فارسی. نگاهی به فهرستها می‌اندازم...

دوره‌ی دانشکده چهار سال است. هم اکنون دو استوسی شاگرد دارند. از سال آینده مهندسی نفت و زمینشناسی دورشته‌ی اصلی میشوند. کارگاهها، کارخانه‌ها، پالشگاه، چاههای نفت و دشتهای وسیع، آزمایشگاههای زنده اند. با اینهمه آزمایشگاه هم هست، آزمایشگاه برق، آب، ماشینهای حرارتی، در مسابقه‌ی ورودی چهار هزار شرکت میکنند اما گنجایش رشته‌های مهندسی فقط هشتاد نفر است... دانشجو هر سال بیست هزار ریال می‌پردازد و در پایان يك «B.S.» می‌گیرد. بازی «هیات امناء» به آبادان و میدانهای نفت هم کشیده. رئیس دانشکده در برابر هیات مسئول است.

میتوانند به Artizan School و هنرستان صنعتی هم ببرندمان. (اینها همه جوجه‌های

ث - تحول و پیشرفت جزیره‌ی خارك، اسفند ۴۴؛

ج - بررسی‌ی عملیات سال ۱۹۶۶؛

چ - ماهشهر، آذر ۱۳۴۶؛

ح - نکاتی چند درباره‌ی آبادان، آذر ۴۶؛

خ - نامه‌ی صنعت نفت، دی ۴۶؛

د - مشعل آبادان، ۵ بهمن ۴۶؛

ذ - Oil Operations Ababan.

آموزشگاه فنی قدیمند .) اولی کارگر درجه‌ی دو بیرون میدهد با روزی ۲۵۰ ریال دستمزد و دومی دیپلمه و شکر ددان.

پوزش میخاهم . باز میگردیم . خانه‌های کارگری تازه ساز کنار راه است . هزار و سیصد تا ، که پس از ملی شدن ساخته اند ، سه اتاق و آشپزخانه و گرما به . اما به هر کارگری داده نمیشود !

از خوراک نیمروز میکساهم تا آرامش دیرپای پسین را نگاهبدارم .
پانزده . در جاده‌ی ماهشهر تنها نیستیم . کناره‌ی راست جاده ، در فاصله‌ی کوتاهی ، چهار لوله ، آرمیده بر بستری آهنین ، گام به گام ما را همراهی میکنند . لوله‌های بردبار و درستکار که فراورده‌ی نفتی را از آبادان میگیرند تا در ماهشهر به مخزنها بسپارند . و دکلهای (حامل) فشار قوی اندکی دورتر . از سر هر دکل هفت رشته میگذرد ، در وسط هر دو تا ، کمی به زمین نزدیک میشود و برای رسیدن به آن دومی ، دیگر بار خود را بالا میکشد . همانند کودکلن شاداب که برای بازی رشته‌هایی در دست بگیرند . جاده هموار است . رفت و آمد زیاد نیست . زیره‌های آهنی لوله‌ها ، کم کم به چوب بدل میشود . . . و از نیمه‌ی راه که گذشتی لوله‌ها سر به بستر خاک میگذارند . در یک پیچ از خط لوله جدا میشویم . ماهشهر نزدیک است . پیچ دیگر . راه بندر شاهپور را پشت سر میگذاریم . به شرق میپیچیم . اینک سواد ماهشهر . خانه‌های تازه ساز با آجر قرمز برای کارکنان پتروشیمی که هنوز به پایان نرسیده . مخزنهای شیری رنگ قدیم . از میدان بزرگ میگذریم . تا اسکله چند کیلو دیگر داریم . و باز لوله‌ها و دکل‌های برق . و این هم اسکله با مخزنهای تازه اش .

شش لنگر گاه ساخته اند هر کدام به ژرفای چهل پا . سومی و چهارمی فراورده‌ی سفید . پنجمی و ششمی فراورده‌ی سیاه و اولی و دومی هر دو جور .

رو بروی اسکله ، لاشه‌ی از همپاشیده‌ی نفتکش ایتالیائی «لوئیزا» که سوخت ، هنوز آفتاب میخورد . در میان آب مهاربندها (dolphin) آرام و بیکار ایستاده اند .

بر میگردیم به اتاق کنترل . میزها و دیوارها پوشیده است از چراغ و دکمه و نشانه . بارگیری را ۱۱۲۶ شیرو تلمبه انجام میدهد و گردش کار آنها روی دو صفحه‌ی نمودار پیوسته آشکار میگردد . ۲۵۳۵ چراغ در نقش چشم و گوش اتاق محاسبه . گذشته از گشودن و بستن شیرها و به کار انداختن یا نگاهداشتن تلمبه‌ها ، وضع هر شیر یا تلمبه و موجودی و گرمای هر مخزن را میتوان در هر لحظه مشخص کرد : فشردن دکمه و رسیدن پاسخ پس از سی ثانیه .

هر ماه هفتاد تا هشتاد نفتکش به ، ماهشهر میرسد ، تهی . پاره‌ی خاهان یک یا دو نوع فراورده و پاره‌ی دیگر دوازده نوع . یک آزمایشگاه بزرگ دارند تا آنچه از آبادان میرسد یا آنچه به نفتکش‌ها میفرستند آزمون کنند . دستگاههای مخلوط کننده دارند و مواد شیمیایی و رنگی . با این شیوه و از راه مخلوط کردن ، ماهشهر بیست و نه فراورده میگیرد و سی و هشت نوع تحویل میدهد .

برای نوشیدن چای به مهمانسرا باز میگردیم . چیزهای زیادتر را روی نقشه و نوشته باید دید . هر کس به تنهایی و با چشمهای خودش .

ماهشهر و خارگ دوشاخه از يك برنامه‌اند ، يا از يك طرح .
زندگی و رابطه‌ی آدمها و سرزمینها آرام آرام دیگرگون میشود . اندازه و چونی‌ی
فرستادن نفت پاره‌یی از این زندگیست . رودخانه‌یی که از کناره‌ی آبادان تا دهانه‌ی خلیج
شست و چند کیلومتر فاصله دارد ، ارونند رود ، حتا در روز های جنگ دوم شایستگی‌ی
خور را ، در حد پایگاه صدور ، از دست گذارده بود . نفتکشی که آنجا میتواند برسد
۱۸۸ متر درازا ، ۱۰ متر آبخور و ۱۶۰۰۰ تن گنجایش بیش ندارد . از این که چشم
پوشیم دیگرانی هم ، بر کرانه‌ی این رودخانه در آن سوی ، ماندگار و ناسازگار ، هستند
با آیندوروندی افزون و آزاری در کار صدور ، افزونتر . چشمهای نگران و جوینده
را برمیگردانیم . در این سو ، کنار خورموسا ، یکسدوچند کیلومتری‌ی آبادان ، ماهشهر
هست که نفتکش‌ها را با گنجایش سه برابر ، پهلو میدهد و از فرآورده‌ها میانبازد . (هم ،
از زمان جنگ) آرامشبخش است اما بسنده نیست . پنجاه هزار تن ظرفیت بارگیری : تنها
تا مدتی نیاز بازار را برمیآورد . نفتکس ۲۰۰ هزار تنی را کجا بفرستیم ؟ از ماهشهر
فرا تر مینگریم . خارگ را داریم با چهل کیلومتر دوری از کرانه و ژرفای بایسته . آنجا
هم برای فرستادن نفت خام . بسیار خوب !

و چنین ، طرح بزرگ پامیگیرد ، «طرح چم» با این خطهای اصلی :
۱ - سازش و گسترش خارگ در حد بزرگترین مرکز بارگیری‌ی نفت خام در جهان ؛
۲ - سازش و گسترش ماهشهر در حد مرکز بزرگ بارگیری‌ی فرآورده های نفت ؛
۳ - نگاهداری و بهسازی‌ی بارگیری‌های آبادان ، بازم . یا :
خارگ میتواند روزانه دومیلیون بشکه نفت خام سنگین و سبک بفرستد و اسکله‌ی
پنج ماهشهر ساعتی پنج هزار تن فرآورده درهنگام هر نفتکش پهلو گرفته فروچپاند .
طرح را از زبان اعداد میشنویم :

سه خط لوله‌ی ۳۱ سانتی ، برای فرآورده های سفید ، از آبادان تا ماهشهر .
يك خط لوله‌ی ۶۶ سانتی‌ی زیرزمینی‌ی داغ ، برای فرآورده های سیاه ، با گرمای
۸۲ درجه سانتیگراد ، از آبادان تا ماهشهر .
يك خط لوله‌ی ۳۱ سانتی ، برای آب آشامیدنی ، از آبادان تا ماهشهر .
تلمبه های فرستنده‌ی آبادان .
تلمبه های روی خط .

گرمکننده ها که هر ساعت ۱۰۵۰۰ بشکه نفت سیاه را گرم میکنند ، آن چنان که در
ماهشهر تا ۵۴ درجه سانتیگراد گرما دارد .
افزایش مخازن ماهشهر از ۵۰ به ۸۲ (از ۴۴۲۲۰۰۰ به ۶۰۳۵۰۰۰ بشکه)
سرمایه گذاری در ماهشهر برای گرفتن فرآورده از آبادان ۳۸۲۰۰۰۰۰۰۰ ریال .
بزرگترین خط لوله‌ی جهان ، از میدانهای نفت تا خارگ ، به درازای ۲۱۳ کیلومتر
(۱۷۰ کیلومتر در خشکی و ۴۳ کیلومتر در دریا) برای رساندن نفت خام مرکب از ،
۱ - خط آغاز جاری - گناوه ، با گنجایش روزانه‌ی يك میلیون بشکه ، برای نفت
خام سبک ، به قطر ۱۰۷ سانت .

۲ - خط گچساران - گناوه، با گنجایش روزانه نیم میلیون بشکه، برای نفت خام سنگین. به قطر ۷۲ سانت.

۳ - خط گچساران - گناوه، به موازات خط نخستین، برای نفت خام سنگین، به قطر ۶۶ سانت، که گنجایش را دو برابر کرد.

۴ - چهار خط زیر دریایی گناوه - خارک، برای پیوند دادن خطهای زمینی به مخزنهای خارک، به قطر ۷۶ سانت در ژرفای ۴۶ متری با یک پوشش از الیاف شیشه، پوششی دیگر از نمد نسوز آلوده به قیر زغال، پوشش رنگی سفید، پوشش بتن و سرانجام زرهی از تورگرد هرلوله.

تلمبه خانه‌ی بزرگ گوره با ۳۳۰۰۰ نیروی اسب.

افزایش مخزنهای خارک برابر پنج و نیم میلیون بشکه‌ی دیگر. گسترش اسکله‌ی خارک:

دولوله‌ی بارگیری ۹۱ سانتی، چهار لوله‌ی ۱۲۲ سانتی تازه، چهار لوله‌ی ۵۱ سانتی نفت سوخت، دولوله‌ی ۴۱ سانتی سوخت دیزل، و یک شبکه از لوله‌های ۲۵ - ۳۰ سانتی آب برای مبارزه با آتش، همه از مخزنها به اسکله‌ی خارک.

سرمایه‌گذاری و هزینه‌های طرح رویهم: ۱۱۴۷۰۰۰۰۰۰۰ ریال.

آهسته روی جاده‌ی ماهشهر - آبادان پیشمیرانیم. از دوراهی بندر شاهپور میگذریم، دیدنی‌ی زیاد ندارد. می‌رود که یکی از پایگاههای پتروشیمی بشو. اما زور - جز فقر چه چیزش را ببینیم. لوله‌های نفت مانند ماران خفته بی جنبشند. دکل‌های فشار قوی چون شبح غولان. در تیرگی‌ی شامگاه همه چیز رنگ پریده و مات مینماید.

شنبه هفتم بهمن.

آخرین روز دیدار و آخرین پاره‌های برنامه، شاید هم پُرارجترین پاره و - تعیین کننده: برای بازدید از خود پالشگاه و چگونگی تولید راه می‌افتیم.

نه. راهنمای هوشیار زمزمه میکند: *علم‌الاسانی*
و پالشگاه آبادان یک Complex Refinery هست، که یکسد و بیست فراورده به بازار می‌فرستد. در برابر چهار هزار انگلیسی سابق - غیر از هندوها - امروز تنها هفتاد و پنج نفر بیگانه - انگلیسی، امریکایی، هلندی و فرانسوی - در پالشگاه و صنایع نفت سرگرم کارند، در برگیرنده‌ی معلم‌ها و کارشناسان دستگاههای Computer (محاسبه)، از خیابانهای پالشگاه می‌گذریم. دستگاههای فرسوده و رها شده‌ی قدیم کنار دستگاههای تازه سر به زیر انداخته‌اند. پیوسته شماره‌ی کمتری و کوچکترها جانشین شماره‌ی بیشتر و گنده‌ها میشوند.

پالایش یعنی تجزیه: گاز سوخت از بالا تا قیرو مواد دیگری - و گاه بیسود - در پائین. و فراورده‌ی بیشتر یعنی نفت خام مرغوبتر. و چنین است که آن گوهر بیرونشده از چاههای گچساران یا آغا جاری بزرگترین خط لوله‌ی خام را بر این نشیمن خاکی پدید می‌آورد!

راهنما می‌گوید:

و حساب ها در گذشته ، سه ماه بعد ، به دست انسان درست میشد و امروز ، با كمك ماشین ، سه روز بعد . بر آورد میزان استخراج نفت ، میزان تولید سالانه و میزان صدور از خارج وظیفه ی نخستین ماشینهاست .

از چندین دستگاه دیدن میکنیم . Catalytic ، Crude Distillation Unit ، Alkylation ، Catalytic Reformer ، Cracking Unit ... غولهایی که پنداری خسته اند و آرامتر میجنبند . توضیح راهنما روشن کننده ی این پیچیدگیهاست . آبادان از لحاظ افزونی و گوناگونی پالایش اولین پالشگاه جهان است . اما این - یعنی میزان کارش - بستگی به بازار دارد . اکنون سیصد و هشتاد هزار بشکه روزانه پالایش میکند ، و در روزهای جنگ اسراییل چهارصد و شصت هزار است . چهار دستگاه شستشوی نفت جای خود را به يك دستگاه تازه سپرده اند که با کلرور مس کار میکند .

دهزینه ی پالشگاه را از چند راه پایین آورده ایم : (۱) آموزش که بهره دهی بیشتری به بار میآورد ، (۲) ایمنی ، در ۶۶ و ۶۵ برنده ی جایزه بین الملل شدیم ، (۳) دستگاههای تازه و (۴) خودکار شدن دستگاهها و کاهش شماره ی کارگران ...

کنار دستگاههای اندازه گیری نفت خام رسیده ایم . اینجا لوله های تنومند و گرد آلود شیرهای زمین را که در دور دست مکیده اند ارمغان پالشگاه میکنند . لوله های نفت هفتکل ، اهواز ، آغا جاری ، مسجد سلیمان ، رامشیر ، رگ سفید ... و کنار هر کدام سنجنده ای که بشمارد امروز یا این هفته چند بشکه به پالشگاه رسانده . کنار تلمبه ها درنگ میکنم . سه تلمبه هر يك با نیروی ۱۲۰۰ اسب که نفت را روانه ی ماهشهر میکنند ، و کوره هایی که گاز آغا جاری میسوزانند تا نفت سیاه در تمام راه داغ بماند و دوان . اطاق محاسبه نزدیک است .

چهار دستگاه محاسبه برای چهار دسته فراورده . يك نفر هم مسئول . راهنما میافزاید : تمام دستگاه محاسبه ی آبادان و ماهشهر را سیصد نفر میگردانند ، کاری که در گذشته با هزار و چهارصد آدم انجام میشد .

گاهها را کوتاهتر میکنیم . نگاه دیگری به پیرامون میاندازیم . پالشگاه آبادان در ۱۳۳۹ هفت یکه ی تقطیر داشت با ۴۱۲۰۰۰ بشکه ظرفیت پالایش روزانه . اکنون به چهار یکه ی بزرگ تقطیر کاهش داده شده با ظرفیتی برابر ۴۳۰۰۰۰ بشکه در روز .

آرام آرام باز میگردیم . شناسایی بیشتر پالشگاه با كمك کتابچه ها و جزوه ها و نمودار و آمار آسان تر است . «میان ۲۵ تا ۳۰ ، تعدادی پالشگاه کوچک در کشورهای بزرگ مصرف کننده یا نزدیک آنها ساخته شد ، معروف به پالشگاههای دفاعی . اینها به جای فراورده ی نفتی ، نفت خام وارد میکنند و به پالایش آن به میزانی که مصرف دارند ، میپردازند . امروز ۷۵ درصد پالایش جهان در دست اینهاست ، و چنین است که تقاضای نفت خام افزایش میگیرد و طرح مدبرانه ی چم پدید میگردد!»

پالشگاه دفاعی که میگویند ، شاید به دو آرش . آسانی دفاع از خود آن ورهایی از دفاع پالشگاه یا پالشگاههای بزرگ صادراتی دیگر . میبینید ، اندیشه روشنکراست و سازگار

بامنطق اقتصادی.

«امروز و تا آینده بی که پیش بینی پذیر نیست کار صنعت نفت بر پایه رقابتی شدید استوار است. شرط لازم و کافی برای پیروزی در این رقابت، تولید حداعلاهی کالا با حداقل هزینه میباشد...»

درست است. و این درستی افزون میشود و آزاردهنده در اقتصاد Laissez - Fair. ناچار (۱) پالشگاه آبادان باهمهی ظرفیت کار نخواهد کرد و (۲) تا آنجا که میگذارند پالایش کنیم، کار آبی بایسته است، شتاب بسیار و هزینهی اندک. و میان ده سال این اندازه برای امروزین ساختن پالشگاه آبادان هزینه کرده اند:

مرحلهی نخست ۱۹۵۴-۵۶	۱ ۸۳۳ ۰۰۰	لیره ی سترلینگ
دوم ۱۹۵۷-۶۰	۸ ۴۸۷ ۰۰۰	«
سوم ۱۹۶۱-۶۴	۱۲ ۶۵۹ ۰۰۰	«
<hr/>		
برنامه های غیر صنعتی	۲۲ ۹۷۹ ۰۰۰	لیره ی سترلینگ
	۲۰ ۳۳۰ ۰۰۰	«
<hr/>		
	۴۳ ۳۰۹ ۰۰۰	لیره ی سترلینگ

و باز میخانیم: «آبادان، به عنوان يك پالشگاه متوازن کننده، آینده بی بسیار رقابت آمیز دارد. آبادان میباید در بازارهایی که خود پالشگاه دارند و برای صرفه جویی در کار برد ارز تلاشی افزون به عمل میآورند، به رقابت شدید برخیزد. شرکتهای، بزرگ نفت، وهم کنسرسیوم، با پالشگاههای متعددشان در گوشه و کنار، تنها هنگامی که خواهند همهی نیاز خود را از پالشگاه محلی بر آورند، به پالشگاه آبادان روی میکنند. ناچار آبادان مکلف است ساختن فرآورده های مرغوب را با حداقل هزینه...»

سخن تمام است و اشاره بلیغ. *شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
کشورهای صنعتی، صنعتی میمانند و تولید کنندگان مادهی خام، مادهی خام تولید میکنند. این قانون است.

به لانه میرسیم. از نیمروز گذشته و برنامه گپ زدن کنار میز برهم خورده! آسمان از ابرهای بامدادین پالوده. فریاد غرش هواپیمایی، ازدور به گوش میرسد. بخار از جام چای به آهستگی بالا میرود. تایست، ساعت بازگشت، چیزی در برنامه نگذارده اند؛ برای گشت و گذاری در شهر و یا غنودن. گشت و گذار را از نمودار تولید آغاز میکنیم.

میانگین روزانهی پالایش نفت	در	سال	۶۷	۳۹۵ ۰۰۰	بشکه
«	در	«	۶۶	۳۸۵ ۰۰۰	«
پالایش نفت	در	سال	۶۷	۱۹ ۲۷۶ ۰۰۰	تن سنگین
«	در	«	۶۶	۱۸ ۶۰۸ ۰۰۰	«

نخست ارقام پالایش و بالارونده.

جلوتر راه نیست. میاندیشم؛ شاید در آینده‌ی رقابت آمیز، در آینده‌یی که پیش‌بینی پذیر است، از دو شاخه‌ی طرح چم، یکی پیوسته نازکتر گردد و نازکتر تا خشک شود یکباره، و آن دیگری، شاخه‌ی خارک، پیوسته برومندتر شود و فربه‌تر تا خودش بماند، تنها.

میاندیشم. بومیان یا آن ماده‌ی بومی؛ کدامشان سرنوشت آن دیگری رارنگ هستی میزند! نه این که دومین باید در راه بهبود و آسایش نخستین کار برود؛ و از این رهگذر در وادی خیال‌سرازیر میشوم.

بیکاری، گرسنگی و بیماری چیزهای زشتی هستند. چه خوب بود میتوانستیم چهره‌ی زمین را از این پلیدیها بزدایم. فقر همه جا. در سرزمین‌های صنعتی و در کشورهای واپسمانده. اما این جا، در کشورهای واپسمانده فراخای آن باور نکردنی است. این جا در کشورهای آسیا و آفریقا و امریکای لاتین! به آفتاب و آب و سرسبزی و حاصلخیزی زمین یا منابع و گنجینه‌های زیرزمینی هم وابستگی ندارد. فقر هست و نادانی، سپاه پیشتاز و گشاینده‌ی آن، دست در دست هم چون یاران یکدل و همگام. و مادام که سرزمینهای واپسمانده نادانی را از خیش نرانده اند تنگدستی چاشنی زند گیهاست.

و اکنون که ایجاد پالشکاههای دفاعی در کشورهای صنعتی فرستادن فرآورده‌ها را محدود ساخته است و اکنون که پالشکاههای دفاعی بازار خوبی برای نفت خام شده‌اند، بر میزان تولید و فرستادن نفت خام افزوده‌اند. میدانهای نفت تازه و چاههای تازه و بیرون کشیدن‌ها و دواندن‌ها در خطهای لوله و فرستادنش. میاندیشم دشتابناک، و به خود میایم که در سوداگری - آن هم به روزگار ما که یکجاست - مگر آهنکی یا حسابی را به کار میگیرند؟

و گاه آدمی از راه پیماییهای خیالی هم رنج میبرد. مکانیسم پیچیده‌یی که در کار تعیین بهای نفت خام بر مبنایی بین‌الملل هست و آن عاملهای گوناگون بازار و جز آن که در این برآورد میاید و سود و مصلحت تولیدکنندگان که نماید و -

و باز میگردم، در خیال، به پالشگاه بزرگ خودمان و آن پالشکاههای دفاعی و برآیند طبیعی و پرهیزناپذیرشان: آبادان نمیتواند با ظرفیت کامل کار کند و از آن جا سری میزنم به کرمانشاه و پس از آن به پالشگاه تهران که ساختمانش تمام شد و سپس به یاد میآورم شیراز را و جاهای دیگری که باید ساخته شود و میپرسم، از خودم، که چرا؟

و میاندیشم که دیگر نیاندیشم.

چای یکباره سرد شده است. تیرگی شامگاه اندک اندک در میرسد. بر میخیزم. توشه و اسبابی را که همراه دارم توی جامه‌دان میریزم. میپوشم. آماده میشوم. ویست و هما و همان راه و بازگشت.

به خود میگویم، همه اینها برای آن بود که شاد شوی اندکی و گرانسر بمانی، دست کم! و اکنون آیا شادمانی؟ بیست و دو در مهر آباد.